



گرامیداشت استادان اخلاق مدار دانشگاه؛ دکتر علی اصغر حکمت و دکتر مجید رهنما

سخنرانان:

دکتر غلامرضا ظریفیان و دکتر عباس بازرگان

دکتر غلامرضا ظریفیان

از اینکه انجمن اخلاق این فرصت را فراهم کرد تا پیرامون شخصیت منش و سلوک اخلاقی اجتماعی و آموزشی یکی از تاثیرگذارترین رجال اصل پهلوی که تربیت اش ریشه‌ی عمیق در دوره‌ی قاجار دارد علی اصغر حکمت و نقش بسیار موثری در تاسیس مراکز فرهنگی داشت بسیاری از مراکز فرهنگی مهم ما به هر حال یا ایشان در علی‌الراس موسس بوده یا در کنار جمع دیگری آن را تاسیس کرده صحبتی با شما داشته باشم. سعی کردم در فرصتی که هست بتوانم یک نگاه شماتیک از آنچه‌که در ارتباط با علی اصغر حکمت هست بیان کنم. قبل از اینکه وارد بخش اصلی شوم دو تا سه نکته رابه عنوان مقدمه عرض میکنم تا با آن فضا و اتمسفری که مسئله علی اصغر حکمت در او رشد کرده و با لیده و نهایتا ثمرات زیادی هم داشته در عین حال هر انسانی به فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست به هر حال در این عرصه با آن اتمسفر در این فضا ایشان حضور پیدا کرده و نقش آفرین شد. نکته‌ی اول خود انقلاب مشروطه هست، انقلاب مشروطه نقطه‌ی عطف تاریخی جامعه‌ی ماست شاید اگر اغراق نباشد انقلاب را به دو بخش تقسیم کنیم قبل از مشروطه و بعد از مشروطه. بسیاری از زیست جهانی که امروز به آن روبرو هستیم ادبیاتی که با آن صحبت می‌کنیم آرزوها و آرمان‌های که داریم به این دوره برمی‌گردد و اگر این دوره را حذف کنیم از بخش‌های تاریخیمان بسیاری از زیست جهان ما گنگ خواهد شد. مشروطه نکته‌ی بسیار کلیدی بوده هر چند ایرانی‌ها بر خلاف گذشته‌ی تاریخیمان در زمهری معماران عصر جدید نبودیم به تعبیر شایگان رفتیم به درواقع تعطیلات تاریخی یک دو قرن در خواب بودیم وقتی بیدار شدیم مثل اصحاب کهف اصلا همه‌ی مقیاس‌ها و مترها تغییر کرده بود اما به هر حال در این عرصه وارد شدیم و تلاش کردیم کوشیدیم اقدامات و رخ داده‌های بزرگی را انجام دادیم به هر حال رقم زدیم که به هرحال یکی از ان مشروط هست این تلاش‌ها و سعی‌ها بیشتر ناکام ماند و به تعبیر بهتر ناتمام ماند، ولی به هرحال سعی کردیم همچنان هم در همین مسیر در حال تلاش هستیم امیدواریم این رویاها، آرزوها و تلاش‌ها به طور نسبی به ثمر رسید. نکته‌ی دوم مقدمه‌ی من این هست که اساسا ما نگاهمان به تاریخ مثلا تاریخ معاصر به دلایل عدیده یک مقدار نگاه ناقصیست تصویری که عامه ما از دوره‌ی قاجار داریم نگاه کاملا سیاه است یا حداقل سیاه. در این دوره به هر حال اتفاقاتی افتاده مانند جنگ‌های ایران روس، قتل قائم مقامها قتل امیرکبیر بوده مشکلاتو بحران‌های پیش‌آمد درون مشروطه و ناکامی مشروطه بوده جنگ جهانی اول بود و در عین حال القاعده دوره‌ی پهلوی تصویر سیاه از قاجاری ارائه می‌کنند. آقای دکتر زرگرنژاد که از اساتید و اندیشمندان بزرگ تاریخ ما هست از قاجارشناسان تراز اول کشور ما است در رونمایی کتاب آغاز قاجار یکی دو هفته پیش گفت اصلا این کتاب را برای این نوشتم که از قاجاریه عذرخواهی کنم به دلیل اینکه آن چه که در قاجاریه رخ داد در عین حال به هر حال ما نشیب‌های زیادی داریم که در هر

کشور، دولت و دوره‌ای این را میتوان جستجو کرد ولی اصلاً بنیاد بیداری ما در دوره‌ی قاجار رخ داده و بخش قابل توجهی از این دیدارگران، دیوان سالاران قاجار بودند خود قائم مقام‌ها قائم مقام اول و دوم امیرکبیر اینها کجا بودند سینی مشیرالدوله‌ها سپهسالار اینها به هر حال از درون همین عصر آگاهی را به هر حال بخشی از اینها رقم زدند و خود مشروطه محصول این دوره‌ست و برهم تربیت‌شده‌های مشروطه تا بعدش مثل همین علی اصغر حکمت، فروغی (البته فروغی قدیمی تر است)، داور، فروزان فر و... آدمهای بزرگی در این دوران تربیت شدند نمیخواهم بگویم اینها همه محصول دوره قاجار است ولی به هر حال این آدم‌ها محصول عصری هستند که در آن عصر آدمهای بزرگ تربیت می‌کردند بنابراین این نگاه سیاه و سفید را در مورد قاجار را باید کمی تغییر بدیم این گونه نیست و این البته مشکل اخلاقی چون به هر حال داریم راجب اخلاق صحبت می‌کنیم این هست که هر نظامی که روی کار می‌آید برمیگردد و همه‌ی بدی‌ها را به نظام قبلی نسبت میدهد خودش سفید میشود و همه‌ی بدی‌ها برای نظام قبلی میشود. الان که دیگر دوره هاش هم کوتاه شده رییس جمهوری که می‌آید نسبت رییس‌جمهور قبلی همچین تصویری دارد به هر حال همین نکته‌ای بود که گفتیم در مورد دوره‌ی قاجار عرض کردم و به هر حال ما بخش مهمی از تحولات امروزمان را تفکیک قوا را حالا درست است که پارلمان، رای، جمهوری را ناکام مانده و بسیاری از ادبیات حتی پادشاهان قاجار خطاهای بزرگ داشتند یکی از روشنفکرترین پادشاهان قاجار ناصرالدین شاه است در زندگیش نگاه کنید نقاش، هنرمند، خاطره‌نویس ... اصلاً نهضت ترجمه در دوره‌ی او دوباره احیا شده است البته قدرت در مهار قدرت مشکلی‌ست که وقتی می‌آید البته خطاهای جدی هم کرده است. نکته‌ی سوم هم مقدمه‌ی سوم یکی از پیامدهای دوره مشروطه بحث ما یک شیفت کردیم از حکومت‌های سنتی و رفتیم به سمت نوعی ملت‌سازی، همیشه ملت مفهوم دین داشت در گذشته رفتیم به سمت تشکیل دولت، ملت و بحث هویت ملی شکل گرفت. جامعه‌ی ایران جامعه‌ی موزاییکی و هموار بعد از مشروطه دغدغه‌ی بسیاری از صاحب نظران این که چگونه میتوان جامعه‌ی موزاییکی را یک نوع سپهر همبستگی هویت ملی تبدیل شود که امور انسجام بخش را به آن اضافه کرد. در دوره‌ی با اتفاقاتی که در پسا مشروطه رخ داد و بحران‌های جدی که در این زمینه ایجاد شد جنگ جهانی اول با ناامنی بسیار شدید شد. به هر حال یک جریان رادیکال البته مدرن به این نتیجه رسید که دولت ملت را باید با مهندسی اجتماعی ایجاد کند و به هر حال در درمورد؟ عرض اندکی خواهم داشت و نهایتاً در دوره رضاخان با نوعی دولت ملت سازی با مهندسی اجتماعی روبرو هستیم و در عین حال ناکامی‌ها شکست در این فضا است که ما می‌آییم و با بزرگانی مثل حکمت روبرو می‌شویم. من از اینجا وارد شخصیت حکمت میشوم و در سه دوره خیلی سریع حکمت را مورد بررسی قرار میدهم. دوره‌ی طفولیت تا نوجوانی؛ چهارتا پنج سالگی که بیشتر در شیراز هست و از بیست و چهار پنج سالی که به تهران می‌آید و وارد کالج امریکایی میشود و در البرز الان به ادامه‌ی تحصیل شروع میکند و در عین حال ارتباطاتش در اینجا به شدت گسترش پیدا میکند با افراد صاحب‌نامی روبرو میشود با دهخدا، بهار، طباطبایی روبرو میشود، کم کم داور و فروغی او را میشناسند ظرفیتهای خوبی دارد نهایتاً توانایی‌های خوبی دارد و کارمند دولت میشود معلم میشود و در اینجا او یک دوره‌ای دارد از بحث وزارتش تا به خارج رفتنش و دور سوم زندگیش شروع میشود و آن سمت می‌رود بعد از برگشت وزیر معارف میشود در سال ۱۳۱۲ و سال ۱۳۱۳ همزمان اولین رییس دانشگاه تهران میشود زندگی جدید و اقدامات تاثیرگذار او هم در این دوره شروع میشود البته یک دوره‌ی انتهایی هم دارد از دهه‌ی ۴۰ به بعد در حاشیه است شاه هم نیروهای استخوان‌دار گذشته را یکی یکی کنار می‌گذارد و نیروهای جدیدی وارد میکند بنابراین البته مشکلات جسمی هم پیدا میکند مشکلی که امروز شایع است در بین مسولین ما ثقل سامه پیدا میکند که بیماری‌های دیگر نیز پیدا میکند و نهایتاً در سال ۱۳۵۸ از دنیا می‌رود البته در شرایط خیلی بد جسمانی شعرای دارد که غم و رنج این دوران را خودش توصیف کرد. در دوره‌ی اول حکمت متولد ۱۲۷۱ شمسی در شیراز شهر ادب و حکمت به دنیا می‌آید و خاندان معتبری است خاندان حکمت هم خاندان مادریش بسیار معتبرند و هم خاندان پدری اش هم بعضاً مجتهد و بعضاً مستوفی اند (مستوفی در تاریخ ایران خیلی نقش کلیدی دارند مستوفی‌ها بیشتر مدیریت مالی دولت‌ها در دوره‌های مختلف ایجاد می‌کردند) بخشی از خانواده‌شان سنتی و مجتهد اند، دروس قدیمی را میخوانند و خود ایشان هم به هر حال با این آشنایی پیدا می‌کند پدرش به هر حال نقش مستوفی را دارد و از کارگزاران دوره‌ی قاجاریه است نسب مادری را به اعتباری که خودش گفته به زیدابن علی میگوید که من مادرم که میدانید زید و یحیی در تاریخ ایران نقش مهمی دارند وقتی زید در عراق به شهادت رسید و بعد پسرش یحیی در خراسان به شهادت رسید گفته شده (البته ممکن است اغراق باشد) که در آن سال در خراسان هر کس که پسری به دنیا آورد اسمش را یحیی گذاشت یحیی که در پایین سبزه میدان مقبره‌ای هم دارد که البته به نظر کمی دست ساخته چون زید را زیر سوزاندند و چیزی از آن نماند. من در این بررسی‌های که کردم یک دو جلد کتاب از آقای دکتر دبیر سیاقی دو تا کتاب از دست نوشته‌های ایشان منتشر کردند پانصد، ششصد صفحه است جناب آقای حکمت عادت داشته از سن هفده سالگی به طور روزانه گزارش‌های را یادداشت کرد حتی بخشی از کارهای شخصی و هم این تا ۲۳-۲۴ تا آستانه‌ی به تهران آمدند یادداشت‌هایش هست گنجینه این یادداشت‌ها توصیه می‌کنم بعضی از دوستان اگر علاقه‌مند هستند این یادداشت‌ها را ببینند درواقع میتوان در همین یادداشت‌ها یک

فهرستی از زیست بچگی تا سن بیست و چهار سالگی ایشان را احضار کرد. یک کار دیگری را هم آقای رضا مختاری زحمت کشید البته برای این کتابش خیلی گشتم پیدا نکردم در این عتیقه‌ای آقای دکتر خانی که همه چی پیدا میشود ایشان یک چند گشت کتابخانه‌ش آخر به هرحال یکجوری حکایت حکمت یک بار منتشر شده کتاب ارزشمند است اگر گیرتان آمد حتما این کتاب را مطالعه بکنید آقای مختاری زحمت جدی کشیدند منابع زیادی را نگاه کرده البته یکی از آنها "آغاز ره حکمت خود حکمت هست" ولی به این‌ها نگاه کردم برخی از اسناد را نگاه کردم که امروز بخشی را برای شما روایت میکنم آقای حکمت برای خانواده‌ای کاملاً مذهبی و سنتی متولد میشود و در همان فضا تربیت میشود کم کم این فضا را به شکل مختار انتخاب میکند و چون گاهی اوقات فضاهای تربیتی انسان را مجبور میکند. در این فضا به صحیفه‌ی سجاده‌ی خیلی علاقه‌مند میشود تقریباً میتوان گفت که هر روز ساعت پنج صبح که بیدار میشود آدم بسیار منظم بلند میشود یک جز قرآن یا به حزب قرآن میخواند، نمازهایش را حالا چون اهل ریا نیست نگفت نماز شب میخوانم ولی معلوم است که زمانی بلند میشود و گاهی اوقات که خوابش می‌برد خیلی افسوس می‌خورد از اینکه چرا این فرصت‌ها را از دست داده و بعد خیلی مانوس با صحیفه سجاده‌ی است تقریباً هر روز یک دعا از دعا‌های صحیفه سجاده‌ی را می‌خوانده و حفظ می‌کرد و بعد هم به حافظ علاقه‌مند بود شیرازی باشد و علاقه‌مند حافظ نباشد، یک سوم قرآن را حفظ می‌کند شاید تنها وزیر معارف باشد یکی سوم قرآن را حفظ بود، بخش دو سه فصل گلستان را حفظ بود، به هرحال با جامی خیلی رابطه‌ی بسیار خوبی دارد، با سعدی رابطه‌ی بسیار بسیار خوبی دارد. که برنامه‌ی روزانه دارند تربیتش به گونه‌ایست که از پنج صبح تا مثلاً ده یازده شب حالا آن جدول دارد این برنامه‌ی روزانه‌ی کار می‌کنند و در عین حال برنامه‌ی ماهانه دارد یعنی در یک برنامه کلان ماهانه‌ی برنامه‌ی روزانه دارد و در آن مشخص کرده که من باید در ساعات مختلف چه کاری را انجام بدهم از عباداتش گرفته تا مابقی کارها. تا زمانی که زمین می‌خورد در اواخر عمرش به شدت آسیب می‌بیند دیگر نمیتواند تقریباً راهپیمایی روزانه‌ش را ترک نکرد پیاده‌روی روزانه دارد و دروس مختلف را آن زمان را مطالعه می‌کردم دروس دینی هم دروس جدید فیزیک ریاضی بقولی کلافه‌ست از بعضی از این درسها مثل که زبان را خیلی پیگیری میکند این زبان انگلیسی، فرانسه البته در زبان فرانسه خیلی موفق نمیشود ولی وقتیه فرانسه میرود دیگر مجبور نمیشود که کامل کند زبان عربی اش بسیار خوب است از همان نوجوانی از ۱۴-۱۵ سالگی ترجمه میکند، به رمان علاقه دارد رمان برایش از فرانسه می‌آید رمان به زبان اصلی با زبان آن زمان می‌خواند.

این آدم خودش بر خودش نظارت میکند و خودش برای خودش برنامه‌ریزی دارد و بنابراین وقتی به سن ۲۳-۲۴ سالگی می‌رسد آدم کاملاً خودش ساخته‌است با سنت‌ها رفیق است و در عین حال آدم روشنفکری است یک نگاه به حال و یک نگاه به آینده دارد ترکیبی از این. دوره اولش وقت نیست من فهرست اینکه به سری تعهدات با خودش کرده که چه کارهایی را نکند چه کارهایی را بکند مثلاً صراحتاً میگوید که من چون آن زمان ظاهراً بازی قمار و اینا انجام میدهد میگوید من خودش و حرام کرده که میگوید حتی قمار براساس پول گرفتن که اعتقاد به آن ندارد میگوید حتی قمار که بر اساس اینکه تفریح باشد حرام کرده است و اگر وقتی آلوده شود خود را جرمه میکند ولی به هر حال خودش مواخذه میکنند خودش را از اعتیاد به شدت نهی میکند معلوم است و خودش را کاملاً و به شدت نسبت به حلال و حرام حساس بوده نسبت به مال مردم حساس هست و جالب است به شدت نسبت به این بحث اخلاقی و ادبیاتش می‌بینید نسبت به دیگران که افراد با القاب آن زمان که با القاب نام می‌بردند ناراحت از کسانی که افراد با القاب با کسی که دوش ندارد حاضر نیست لقب بد به آن بدهد ازین جهت آدم اخلاقی است، اهل هدیه رشوه نیست ولی اتفاقاً خودش نوشته که بر خود حرام است باید مراقب باشم یک وقت نه کسی به من رشوه بدهد نه من از کسی رشوه بگیرم حالا در موقعیتی هم نبود از کسی رشوه بگیرد به هر حال ظاهراً شایعه بود یک چیزهایی در آن زمان ولی اهل بخشش جایی میرود یک هدیه‌ای با خودش می‌برد و به رنج آدم‌ها توجه دارد، اهل ریا نیست، اتفاقاً در موارد مذهبی به شدت خودش را شماتت میکند که من آدم درستی نیستم آدم کی ام؟ چی ام؟ در خدمت به هم نو جدی است، در همان دوران تشکیلاتی درست کرده و بنام اخوان الصفا که به هم نوازشان کمک کنند. بنابراین روحیه‌ی تشکیلاتی دارد به هر حال نگاه معنوی دارد و هم نسبت به اینکه خودش را به نسبت زمانه آماده کند زبان، رمان، ریاضی، فیزیک و..... بخواند از افراد مختلف بهره‌مند شود و تا همین درس ۲۳-۲۴ سالگی تا دلتان بخواهد در مجلات مقاله دارد آن زمان برای مجله‌ی نوبهار، دهخدا مقاله می‌فرستد در مجلات مختلف مقاله دارد. دوره‌ی اول جناب حکمت شرایط سختی هم دارد این دوران دوران بسیار سختی‌ست کشور به هم ریخته و انگلیسی‌ها آمدند و فارس را اشغال کردند روحیه‌ی وطن دوستی جدی دارد یک اعلامیه با یک جمعی با عنوان یا مرگ یا استقلال از جوان‌ها میدهد که قوام جلوی اعلامیه دوم را می‌گیرند و میگوید این مشکل برای ما ایجاد میکند و با پدرش نقد می‌کنند قوام را چون قوام آدم مستبدی است و تبعید میشود تا قبل از ۲۳-۲۴ سالگی به شهری به نام **نامیادیه** تبعید میشود که ۱۸۰ کیلومتری شیراز است جای خیلی بدی هم هست البته الان خیلی خوب است آن زمان گزارشی که آورده که ما در این مسیری که رفتیم چقدر اذیت شدیم و چقدر رنج بردیم چقدر خاک خوردیم. این روحیه‌ی آزادی‌خواهی دارد را روحیه‌ی یعنی تحت تاثیر مشروطیت

باد مشروطه به او هم خورده و بنابراین ویژگی‌های دوره‌ی اولش بود. در دوره‌ی دوم مایل هست برای ادامه تحصیل به بیروت برود پدرش به شدت مخالف است چون هم مشکل مالی دارد و هم به هر حال نمی‌خواهد فرزندش را به فرنگ برسد خیلی تلاش میکند عمو و داییش برای پادر میانی می‌آورد خیلی هارا می‌آورد تا بالاخره بعد از شش ماه راضی میکند که به تهران برای ادامه تحصیل بیاید. پدرش خیلی مقید بود به احترام پدرش یعنی آدم این آدم آزاده سلحشور اخلاقا روابط اوتا پدرش به او اجازه نمیدهد که به تهران بیاید. سفر به تهران یک ماه زمان می‌برد با الاغ و اینا آمدند و گزارشی از سفرش دارد که از شیراز با چه بدبختی خودش را به تهران رساند چون آدم باسواد بوده در کالج آمریکایی تهران بعد از دو سه ماه پذیرفته میشود، پذیرفته شدن استادی که در آنجا هستند کم‌کم را شناسایی می‌کنند قابلیت‌های او را تشخیص میدهند این آدم از سطح دانش و آموزش‌ها افرادی که اینجا هستند خیلی بالاتر است کسانی مثل فروغی در دارالفنون درس میدهند هر استادی نمی‌توانسته درس بدهد ظرف شش ماه از وی دعوت میشود که به دارالفنون برود و ادبیات درس بدهد، این آغاز ارتباط او با بزرگانی مثل فروغی بود بعدا در تهران به طور مستقیم با دهخدا ارتباط پیدا میکند تلاش‌ها و توانایی‌هایی که از خودش نشان میدهد کلاس‌هایی که میرود درس‌هایی که میدهد یکی از شاگردان او احمد آرام بود نقش آرام را در بحث‌های ترجمه کارهای بسیار ارزنده داشته بنابراین یک گوهر شناخته میشود و ظرف یک سال با ماهی ۵۰ تومان با حکم رسمی به استخدام معلمی وزارت معارف درمی‌آید و به دلیل ویژگی‌های اخلاقی و ارتباطات خوبی که دارد به دیگران احترام میگذارد از دیگران خوب می‌آموزد ظرف یک سال او را مسئول پرسنلی وزارت معارف می‌کنند و کار بنیانگذاری او از همین‌جا شروع میشود وزارت معارف که رهاست معلم‌ها پرونده ندارند هیچ رتبه‌بندی ندارند هیچ ارزیابی ندارند و اولین نظام‌نامه‌ای پرسنلی آموزش و پرورش را این تهیه می‌کنند برای همه‌ی معلمان پرونده درست می‌کنند پرونده پرسنلی ایجاد میشود چقدر سواد دارند، کجا درس خواندند، چه حدی از سواد دارند چگونه رتبه‌بندی شوند، چگونه ارتقا پیدا کنند و شاید این نظام پرسنلی جدید و آموزش‌هایی که باید ببینند در سطح ابتدایی و سطح متوسطه که آموزش‌های ببیند این بنیانگذارش حکمت است. با داور آشنا میشود. داور را یک عنصر کلیدی مشروطه دوره‌ی جدید می‌شناسند. با داور و با کمک داور مسولیت اداره تفتیش وزارت معارف را به او داد میشود دقت کنید تفتیش همان دبیرخانه است نامه‌هایی که از استانها آمده چگونه شماره بخورد ارجاع شود امضا شود را سامان میدهد و دبیرخانه آموزش و پرورش که نقش مهمی دارد را با یک نگاه جدید سامان دهی میکند. در این دوران دومش در ایران واقعا دوران سختی هست فقر، جهل و رشوه از آسیب‌هایی که در جامعه‌ی ما هست به شدت بعضی هاش را منعکس کرده جزو اولین کسانی است که در سال ۱۲۹۴ یعنی ۱۰ سال قبل از فروپاشی کامل قاجاریه پیش‌بینی میکند که حتما از هم میپاشد نگاه کنید میگوید از سستی و بی‌حالی امور اولیای امور به عیاشی، تن‌پروری بزرگان، ضعف و فتور ملت، غفلت و جهل عامه، ترس و دزدی بزدلی پیشوایان که اینها همش سابقه تاریخی دارد ترس بزدلی پیشوایان همگی در ملت ما جمع شده و این چنین ملتی به حکم قانون طبیعی عالم باید مغلوب شود. میگوید این شکل نیمه‌اند در عین حال نسبت به مسایل اجتماعی بی‌اعتنا نیست در خیابانها که می‌گردد گوش و چشمش می‌بیند بعد میگوید که با این وضعیتی که مردم فقیر و بدبختند گرسنگی دارد از بینشان می‌برد ما در جنگ اول هیچکاره ایم اما به هر حال در جنگ اول پدر ما را در آورده اند، بعد میگوید که در کوچه اینها را ببینید قشنگ گزارش میدهد در کوچه دیگری که خلوت بود ببینید گزارش بالا را میدهد به چند زن رسیدم با روهای گشاده و عینک زده و فکول بسته و پوتین به پا و به فرانسه بوژو میگفتند بی‌اختیار خنده ام گرفت که ببینید این وضع فقر را ببینید حالا اینها را ببینید اینها خواهرها و مادرهای همان مردان مفلوکند، در صورتی که هر دو طرف از فرط گرسنگی نزدیک به هلاکت و در این ایام قطعی معلوم نیست معاش امروزشان چگونه به دست می‌آورند، اینگونه دچار افراط تفریط میشوند. میگوید رهاشدگی اجتماعی در جامعه‌ی ما هست این افراط و تفریط‌ها در این وضعیت ببینید. ما در این وضعیت با سه جریان ناسیونالیست روبرو هستیم یک جریان که احساس میکند راه برگشت به دولت ملت راه احیایان است که عظمت ایران یک نگاه رادیکالی دارد و معتقد است که باید به بنیادهای باستانمان برگردیم روشنفکر هم هستند در داخل آدمهای انقلابی هست مثلا فرض کنیم عشقی عارف قزوینی یک نگاه که برگشت باید برویم این نابه سامانی را یک طور دیگر سامانش بدهیم سلیمان میرزا اسکندری آدمهای با ترکیب‌های مختلف در آن هستند تیمور تاش در آن هست فرج الله بهرامی در آن هست سرتیپ امیراحمدی در آن هست یک نگاه ناسیونالیسم هستند یک نگاه دیگر ناسیونالیستها که می‌خواهم از موقع مثبتش بگویم ناسیونالیستهای آزادی خواهی هستند که محصول مستقیم مشروطه هستند معتمد العلما مثل مصدق دقت می‌کنند مثل مستوفی‌الممالک اینها معتقدند که نمیشود به هنجارهای جامعه بی‌توجه بوده در عین حال باید برگردیم نه به بنیادهای باستان‌گرایی برگردیم به آموزه‌های اصیل مشروطه. یک عده‌ی دیگری هم هستند که قلیل اند مثل مدرس، اینها وطن‌پرستان ولی به هر حال نگاه خاص خودشان را دارند یک نگاه همراه با دین و تشیع دارند که و در عین حال ضدیت کاملا در برابر آن جریان رادیکال اینها سه گروه این وسط حکمت چه باید کند یا باید جریان دل حکمت و اندیشه حکمت به مصدق نزدیک به معتمد الملک نزدیک است یک آدم آزادی‌خواه و یک آدم اخلاقی است اما با مدرس و اینها خیلی ارتباط وثیق ندارد آنهم به هر

حال خیلی در اقلیت خاصی است. نهایتاً در یک پارادوکس می‌ماند حکمت که احساس میکند که اگر آن جریان اول را که بعد از کودتای ۱۲۹۹ باشد آن جریان تاثیرگذار است آن جریان میتواند امنیت ایجاد کند می‌تواند در دل آن جریان شاید یک اتفاقی افتد. بنابراین در انتخاب خودش در این سه جریان نه به شکل ایدئولوژیک ولی احساس میکند که باید با این جریان همکاری کند تا بتواند همان کارهایی که در آموزش و پرورش کرده را در اینجا ادامه دهد. بنابراین در این حلقه وارد میشود و جزو بازیگران این حلقه میشود البته در عین حال جزو بازیگران اخلاقی این دوره است به اروپا فرستاده میشود یک دوره‌ای از آموزش‌ها از معارف کنار گذاشته میشود و بعد از اعزام چند سالی در سوربون علاوه بر آموزش زبان و ادبیات رفته سیستم‌های آموزشی اروپا هم آموزش عالی را هم آموزش و پرورش را مورد بررسی قرار داده یعنی مسلط شده است چون آقای حکمت دغدغه‌اش آموزش است در گزارشات آمده میگوید تا آموزش این کشور حل نشود تجدد نمیاید دیکتاتور کشک است مساله‌ی ما آموزش است و بعد اینجا مساله معلم، دانش‌آموز و مواد درسی را حل کنیم. خیلی دغدغه اینجوری دارد بنابراین هنوز درسش تموم نشده در سال ۱۳۱۲ البته به توصیه‌ی عیسی صدیق به ایران می‌آید و وزیر معارف میشود وزیر کفیل وزارت و شروع میکند دارالتعلیم تاسیس کردند تربیت معلم تاسیس کردند نظام قواعد گذاشتند آن تجارب فرانسه را دارد می‌آید چی کار میکند با تجربه‌هایی که در قبل از رفتن فرانسه در ایران داربا تجارب جدید با هم آمیخته می‌کنند و کم‌کم در آموزش پرورش نوین را شکل میدهد البته او وزیر تجدد عاملان است و از آن یک انتظاراتی دارد اولین انتظار که از او دارند در سال ۱۳۱۳ بحث کشف حجاب است جالب است او اساساً با تعلیم و تربیت اجباری مخالف است چه مدرن چه غیر مدرن با این مخالف است، رضا شاه از آن انتظار دارد که او معلمان و دانش‌آموزان دختر را آماده کند اتفاقاً چون به این شکل خیلی اعتقاد ندارد به شکل زور با تعلل این کار را میکند توبیخ قرار می‌گیرد رضاشاه میگوید مثل اینکه من خودم باید بروم این کار را انجام دهم اما به نظر میرسد من فقط تحلیل میکنم اینجا حکمت یک طریقی در ذهنش دارد که میگوید که مثلاً امور می‌پذیرم برای اینکه آن ایده‌ام را بتوانم تحقیق کنم در یک جلسه‌ای که آقای فروغی دارد گزارش تهران را میدهد البته طرح تاسیس دانشگاه تهران مال عیسی صدیق که در آمریکا بوده و او طرحش را میدهد سال ۱۳۱۰ اما دلایل مختلف دانشگاه تهران تاسیس و یک جلسه‌ای که رضاشاه هم هست این وزرا نشستند و فروغی گزارش میدهد که شهر این ویژگی‌ها را پیدا کرده اینجا تئاتر داریم آنجا چی داریم آنجا آن ساختمان ساختیم یک دفعه آقای حکمت میگوید یک چیز کم داریم یک دانشگاه، همانجا رضاشاه به حکمت میگوید برو کار را آغاز کن فعال میشود دنبال زمین میگردد و دانشگاه تهران را با آن تجربه‌ی سوربون راه اندازی میکند، طرح دانشگاه برای حکمت نیست اما اجرا برای ایشان است دانشگاه تهران را با پنج تا دانشکده پزشکی معقول و منقول و علوم راه میندازد و اتفاقاً اولین رییس دانشگاه تهران با حفظ سمت جناب حکمت و آنجا هم بنیانگذاری خوبی میکند. می‌خواهم جمع بندی کنم آموزش و پرورش و آموزش عالی و آموزش معارف ۱۳۴۶ از هم جدا میشوند به هر حال او از این فرصت معتنمی است که حداکثر استفاده را میکند برنامه‌های درسی تدوین می‌کنند. در این مدت از تعلقات خودش غافل نیست بیش از سیزده تا کتاب دارد، تالیف کلی ترجمه در عرصه‌های مختلف را دارد و کار او به اینجا ختم نمیشود موزه ایران باستان را راه اندازی کرد، نگاه ایدیولوژیک به ایران باستان ندارد یعنی یک پا در سنت دارد یک پا در دوره نو. کتابخانه‌ی ملی جز اقدامات اوست نقش کلیدی در تشکیل کتابخانه دارد. کتابخانه تا اواخر بعد از انقلاب زیر نظر اوست. ارتباط با یونسکو در ایران را او راه اندازی میکند جالب است بدانید که این آدمی که انقدر نگاه عددی دارد که شاعر است و شعرهای تضمین خیلی قشنگی دارد معتقد است که دانشجو و دانش‌آموز به تکامل نمی‌رسد مگر اینکه علاوه بر جسمشان روحشان نیز تکمیل شود اداره کل تربیت بدنی وزارت آموزش و پرورش را او راه اندازی میکند آدمای گنده‌ای را هم می‌آورد در امجدیه تاسیس آقای حکمت امجدیه آدم آدمیست که دقیقاً می‌داند می‌خواهد چیکار کند درست است در یک نظام خاص با تجدد ولی او دارد نرم‌افزار تولید میکند و دنبال خالص سازی نیست اگر نگاه کنید آدمایی که آمدند در دانشگاه تهران ببینید آن چهار تا زبان سه تا زبان پنج تا زبان دارند متوجه‌است این آدمای بزرگی وارد دانشگاه تهران کرده است یعنی آن سیستم استخدام اینها پاسخ داده است. بنابراین علاوه بر آن در یک دوره‌ی وزیر خارجه و یک دوره وزیر عدلیه میشود در دوره‌ی پهلوی بعد از سال ۱۳۲۸ شاید یکی از انتقادهایی که میشود به او کرد به هر حال او بین مصدق و چیز به هر حال ظاهری را ترجیح میدهد سلامعلیکم ترجیح میدهد ولی هیچگاه هیچگاه منش و اخلاق خودش و استانداردهای علمی و اخلاقی خودش را کنار نگذاشت یعنی همواره همراهش است و نهایتاً عرض جمع کنم که در دهه سی هان بعد از آن یک مدتی هم در دوره‌ی پهلوی دوم سفیرکبیر ما در هند میشود و واقعا کارهای بسیار ارزشمندی در هند انجام داده است چند تا کتاب راجع به هند نوشته است سنگ نوشته‌های مشترک ایران و هند و کتابش کرد یعنی یک سفیر نبوده که فقط برای دلار به آنجا برود و پیوندهای عمیق بین زبان فارسی بین ایران و هند برقرار کرده این آدم وطن‌دوستی بوده و به وطنش عشق می‌ورزید این آدم با این ویژگی‌ها و خصوصیات طبیعی بود که البته سنش در یک دوره‌ای افزایش پیدا کرده به هر حال اواخر دهه‌ی سی اصلاً نظام شاه دنبال بازیگران دیگر رفت و این‌ها محصول تربیت مشروطه بودند این این آدمها یکی یکی کنار می‌روند البته مشکل جسمی پیدا میکند و سپس در سال ۱۳۵۸ حبیب

یغمایی به دیدارش رفته و گزارشی از وضع جسمی او می‌دهد کسالت چندان بود که نمی‌توانست حرف بزند نه می‌توانست از جا برخیزد و نه سخنی را می‌شنیدند این شعر حبیب یغمایی از او نقل میکند: این شعر مال اوست اگر زندگی خواری و بندگیست مرا مرگ به از چنین زندگی ست.

دکتر عباس بازرگان

دکتر مجید رهنما وقتی وزیر بود عضو هیئت علمی بودم بعد با هم در آفریقا همکار شدیم بنده به عنوان یک فرد تقریباً همکار دکتر رهنما را میتوانم بگویم که یک اندیشمندی که دیپلمات سیاستمدار هم بود. حالا با این تعبیر دکتر رهنما در سال ۱۳۰۳ در تهران متولد شد و در فروردین ۱۳۹۴ در شهر لیون فرانسه از دنیا رفت. همانطور که احتمالاً میدانید دکتر رهنما فرزند زین العابدین رهنما بود، زین العابدین رهنما در زمان رضاشاه روزنامه‌ی ایران را منتشر میکرد بگذریم ازینکه چگونه با او رفتار شد و غیره بالاخره سر از لبنان در می‌آید و خانواده را به آنجا میبرد مجید رهنما هم خود به خود به عنوان اولین فرزند او در آنجا تقریباً دوران نوجوانی خودش را میگذراند و تحصیلات عالی را در لبنان انجام میدهد برای اینکه رهنما را بیشتر بشناسیم اول اینکه دو نمونه از کارهایش معرفی میکنم بعد به اصل اینکه چجوری این کارها را انجام داده میپردازیم دکتر رهنما کتابی را تحت عنوان آموختن برای زیستن به فارسی ترجمه کرده این کتاب توسط یک کمیته‌ای در یونسکو تدوین میشود که یکی از چهره‌های مشهور فرانسه عضو این کمیته بوده و این کتاب در آموزش نه در سطح کشورهای به اصطلاح جهان سوم بلکه در کل کشورها بسیار اثر گذاشت من راجع به آن مفصلتر صحبت میکنم کتاب دومی که دکتر رهنما منتشر کرد و ناشی از اندیشه‌هایش درباره‌ی قناعت و فلاکت بود تحت عنوان به *learning to be* ولی اصل کتاب به زبان فرانسه منتشر شد که حالا من به آن اشاره میکنم و به آن میرسیم در حقیقت در این کتاب بیشتر به مفهوم فقر به تعبیر رهنما که میگوید قناعت و بیش از حاجت نخواستن، مناعت داشتن و به عبارتی که عزت نفس، استقلال طبع داشتن است که در حقیقت در فرهنگ عرفانی ایرانی بسیار به اصطلاح مورد توجه بوده است این دو کتاب که در نظر بگیریم. تحصیلات دانشگاهی دکتر رهنما در حقیقت ابتدا در دانشگاه آمریکایی بیروت که زبانش انگلیسی بود و دانشگاه معروفی در منطقه‌ی خاورمیانه بود آنجا در علوم ادبیات شروع میکند ولی بعد به دانشگاه سن ژوزف که فرانسوی زبان می‌رود و آنجا لیسانس خودش میگیرد بعد به سراغ به رشته‌ی اقتصادی سیاسی در همان دانشگاه می‌رود و فوق لیسانس را میگیرد و سرانجام به دانشگاه سوربن پاریس می‌رود و در سال ۱۳۳۴ فارغ التحصیل میشود رساله‌ی خودش را در تحت عنوان "اقتصاد ارشادی و کشورهای توسعه نیافته" تهیه میکنند. ببینید این رساله یک شاید نقطه شروعی در افکار دکتر بوده است. دکتر رهنما پس از اینکه فارغ-التحصیل میشود سال ۱۳۳۴ عضو وزارت امور خارجه میشود و بعد دبیر دوم و سوم سفارت ایران در مسکو در شوروای آن زمان میشود و بعد از آن سرکنسول سفارت ایران در شهر سان فرانسیسکو در آمریکا میشود، به دنبال آن معاون امور بین‌المللی وزارت امور خارجه بعد سفیر ایران در کشور سوئیس میشود بعد به سازمان ملل و یونسکو می‌رود آنجا نهایتاً علاوه بر اینکه بعدها نماینده‌ی مقیم سازمان بین‌الملل در کشور آفریقایی مالی میشود، با توجه به هم نظر و همسو نبودن با وزیر خارجه به ایران می‌آید و وزارت علوم را تاسیس میکند و خودش اولین وزیر علوم و آموزش عالی کشور میشود. توجه کنید که در سال ۱۳۴۶ که وزارت علوم تاسیس میشود قبل از آن امور مربوط به آموزش عالی کشور در اداره کل تعلیمات عالی که اداره کل در آموزش پرورش انجام میگرفت یک مدیرکل داشته و میتوانست تصور کنید که امور آموزش عالی چگونه میچرخیده در دانشگاهها یا نبود دانشگاه تهران و یکی دو دانشگاه مثل تبریز، اصفهان، شیراز، مشهد و تعداد دانشجو کمتر از چهل هزار نفر بود دکتر رهنما وزرات علوم را تاسیس میکند و هدفش این بود که تا آنجایی که ممکن است وزارت علوم یک دستگاه ستادی باشد و کارهای اجرایی به آن شکل نکند و تا آنجایی که ممکن بود این وزارت خانه را واقعا در حد بسیار محدودی از پرسنل نگه میدارد اولین ساختمانی که وزارت علوم داشت یکی از خیابانهای بالای میدان سنایی بود ساختمان کوچکی بود که خیلی نمیخواست گسترش پیدا کند و بعد کم کم گسترش پیدا میکند. بعد از یعنی پنج سال دکتر رهنما وزارت علوم را رها میکند و کناره گیری میکند و مستقیماً به یونسکو می‌رود آن کتابی که میبینید؟ زمانی که دکتر رهنما از وزارت علوم کناره گیری میکند طرح عمرانی توسعه درون زا یک منطقه‌ی الشتر در استان لرستان را شروع به ساخت میکند نمیدانم چندنفر از شما از این طرح خبری دارد، من خودم ۱۳۵۴ یا ۱۳۵۵ همراه با یکی از همکاران بنام دکتر فریدون امینی به آنجا رفتیم ببینیم چیکار میکنند این طرح چی هست؟ واقعا یک طرح ویژه بود در ادامه توضیح خواهم داد. دکتر رهنما بعداً به عضویت هیئت اجرایی سازمان یونسکو در می‌آید و نتیجتاً تا زمانی که فعال بوده یعنی به اصطلاح بازنشسته رسمی نمیشود در سازمان یونسکو فعال بوده و بسیار اثرگذار بودند. دکتر رهنما اوایل ۱۳۴۰ با موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی که توسط دکتر صدیقی و دکتر احسان نراقی تاسیس شده بود و دوره‌ی فوق لیسانس علوم اجتماعی را داشتن تدریس میکند و ماحصل این تدریس کتابی به نام مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی میشود. پس از اینکه به دوران بازنشستگی‌اش فرا میرسد به کالیفرنیا می‌رود در حدود پنج تا شش سال در دانشگاه کالیفرنیا آنجا تدریس میکند و تجربه‌ی خودش را درباره‌ی توسعه در آنجا و اندیشه‌هایی که داشته عرضه میکند که بعد از اینکه

تدریسش در برکلی کالیفرنیا به سر می آید به دانشگاه کلارمون - پیترز میرود که آن هم یک دانشگاه یعنی به اصطلاح دانشکده میان رشته‌های و افکار و اندیشه‌های نو را خیلی ارج می‌نهد و نتیجتاً دکتر رهنما تا زمانی که در آمریکا بوده با این دانشکده همکاری داشت پس از آن به پاریس برمیگردد و آنجا در دانشگاه آمریکایی پاریس که به زبان انگلیسی هست آنجا تدریس میکنند این درحقیقت مشاغل بود که داشت. البته لازم به ذکر است که این را مورد توجه قرار دهیم که دکتر رهنما به عنوان نماینده‌ی سازمان ملل برای انجام رفرا ندوم در دو کشور آفریقایی که بعد توضیح میدهم کدام کشور چگونه به عنوان کسی که در آنجا رفرا ندوم کند میرود، ببیند آیا این کشورها که مستعمره بودند آمادگی دارند برای اینکه نقطه نظر مشترک به دست آورند و در نهایت دکتر رهنما موفق میشود که رفرا ندوم انجام دهد و در حقیقت این دو کشور از نقطه نظر ترکیبات سیاسی مستقل میشوند مهمتر از آن دکتر رهنما در سال ۱۹۶۵ رییس کمیته‌ی شماره چهار مجمع عمومی سازمان ملل میشود یعنی سال ۱۳۴۴ خودمان و این کمیته ای بوده که در آن مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی مطرح میشود و آنجا بسیار اثرگذار بوده که در حقیقت نشان بدهد که فجایع و چه ناروایی‌هایی در این کشورها ساری و جاری هست. در حقیقت سال ۱۳۳۸ به کشور مالی میرود و به عنوان نماینده‌ی سازمان ملل رفرا ندوم میکند. نکته دیگری که هست دکتر رهنما عضو شورای دانشگاهی و یا ؟؟ بوده میدانید که در ژاپن هست و در حقیقت یکی از دانشگاه‌های وابسته به سازمان ملل که فعال در حال پژوهش است اشخاصی که دکتر رهنما را تحت تاثیر قرار دادند و او را به طور خیلی مشخصی متأثر کردند دو نفر یکی پائولو فرر و یکی ایوان ایلچ بودند نمیدانم چند نفر از حاضرین با پائولو فرر آشنا هستند؟ ببینید این پائولو فرد فردیست که در سال ۱۹۲۱ متولد شده و سال ۱۹۹۷ از دنیا رفته است پائولو فرر در دو زمینه فعالیت داشته و متخصص بوده یکی در حقیقت ؟ یا علم و هنر یا یادگیری که حالا راجع به این صحبت میکنیم و زمینه‌ی دوم فلسفه است بعضیها پائولو فرر را بزرگترین فیلسوف نیمه‌ی دوم قرن بیستم میشناسند یعنی میگویند در دهه‌های ۱۹۵۰ به بعد این آدم یکی از اثرگذارترین افراد در آموزش بوده است و بعد میگویند که این دوره معاصر بوده همانطور که جان دیوئی یک فیلسوف آمریکایی که در حقیقت در اوایل قرن بیستم بسیار معروف بود و اولین کسی بود که در دانشگاه شیکاگو یک مدرسه‌ی آزمایشی تأسیس کرد و افکار خودش را در این مدرسه به اجرا درمیآورد که بعداً نظریه‌هایی که مطرح کرد بر اساس این بود ببینید چه اندیشه‌هایی داشته دکتر رهنما را تحت تاثیر قرار داده است. اولاً یک اندیشمند راهبردی در حوزه‌ی تعلیم و تربیت بود یکی از کتابهایی که دارد کتاب **Pedagogy of the Oppressed** که اصل کتاب به زبان اسپانیایی هست ولی بعد این کتاب به زبان انگلیسی ترجمه میشود و یک میلیون نسخه از این کتاب در آمریکا به فروش میرود و حالا آن چه که گزارش میکنند میگویند به چهل زبان زنده‌ی دنیا هم این کتاب ترجمه میشود. آموزش مرسوم موجب میگوید که آموزش زمان حاضر انباشت داده‌ها و اطلاعات در ذهن یادگیرنده هست، در مدرسه معلم سعی میکنند ذهن بچه‌ها را با این داده‌ها و اطلاعات انبار کنند و این اسمش را میگذارد آموزش رهائی بخش؛ یعنی شما پولی را در بانک میگذارید و از آن استفاده نمیکنی و فکر میکنی بهره میگیری و نتیجه میگیری این پول بی بهره آنجا میماند، آموزش فعلی هم دقیقاً حالت به اصطلاح بنکینگ دارد و انباشته کردن داده‌ها و اطلاعات است و میگوید ما باید از این وضعیت آموزش را در حقیقت سعی کنیم رهایی پیدا کنیم و به طرف آگاه سازی برویم آگاه سازی چیست؟ عبارت **Conscientization** را مطرح میکند؟ یعنی رهایی بخشی یعنی فرایندی که افراد از جهل خودشان از طریق مسئولیت‌پذیری و توانمندی به جایی میرسند که در جامعه‌ی خودشان مطالبه گر میشوند. چگونه خودش یک پروژه‌های در برزیل انجام داد که تا زمانی که آنجا کودتا نشده بود و یک دولت که راست گرا بود خیلی برایش ارج مینهادند در حقیقت اگر توجه کنیم آموزشهای بخش آموزشی هست که موجب درک افراد از واقعیت اطراف و محیط زیستشان میشود یعنی چی؟ یعنی اینکه فرد را آگاه میکند کجایی و در چه وضعیتی هستی و چی میتوانی باشی این یعنی چه؟ میگوید از طریق فرآیند گفتگو چگونه مثلاً آن پروژه‌های که در برزیل داشت سعی میکند توانایی‌های بالقوه فرد را بشناسد و این توانایی‌ها را به شکل توانایی بالفعل دریاورد. حالا آن به اصطلاح عبارتی که آن اشاره میکند به کار میرود میگوید که این روش من این هست که فرد را به طرف انسان تحقق یافته هدایت میکنم یا به عبارت دیگر میگوید آموزش باید فرایند انسان‌سازی باشد. حالا چگونه این کار را میکند یک طرح تجربی را که خودش اجرا میکند ۳۰۰ نفر از کارکنان نیشکر را در برزیل به عنوان یادگیرنده در ۴۵ روز از بیسوادی مطلق اینها را توانمند میکند که نه تنها بخوانند بنویسند بلکه مطالعه کنند و ببینند در کجا هستند چه میکنند ببینید خیلی واقعاً ۴۵ روز یک آدم بی سواد روبه آنجا برسانی. رویکرد جالبی هست براساس همین دولت برزیل در آن زمان به این اجازه میدهد که در کل برزیل حلقه‌های یادگیری را به وجود بیاورد و امکان اینکه این کار گسترش پیدا کند فراهم شود البته کودتای ۱۹۶۴ باعث میشود که فررو زندانی کنند و سپس او مجبور میشود آنجا را رها کند و برود در نهایت سر از آمریکا در می آورد که مدتی هم در دانشگاه هاروارد از او می‌خواهند که روشش را تدریس کنیم و بگذاریم کتابی که پداگوژی در حقیقت به زبان انگلیسی ترجمه میکنم این پشت جلد را ببینید آدم میتواند درک کند نویسنده چه میخواهد بگوید. روایتی هست که در انتشارات پنگوئن چاپ شده است ولی قبل از این نسخه‌های دیگری از اینم بوده ولی میتوانیم که تصور کنید که چه میگوید عین عنوان را میخوانم **Criticism of the "banking model" of education** به همین دلیل بوده شادروان علی شریعتمداری این کتاب که به فارسی ترجمه کرد و اسمش

را فرهنگ سکوت میگذارد و این چیزی هست که الان در اصل هوش مصنوعی مطرح میکنند میگویند که یادگیرنده خودش باید دانش باشد ولی ببینید این برای پنجاه سال پیش است و چگونه این را از قبل و مهمتر از آن گفتگو و دیالوگ و عصر در حقیقت پیشرفت انسان میداند بالاخره در ادامه اش خودآگاهی پیدا کند یعنی اگر فرد به خودآگاهی برسد ما خودمان در فرهنگمان این را میگوییم نهایتاً پداگوژی بنام ستم‌دیدگان که به فارسی ترجمه شده است البته ترجمه دوم کتاب هست، البته ترجمه کاملی نیست چرا برای اینکه پداگوژی: علم و هنر یاددهی - یادگیری اسم این کتاب هست به وسیله‌ی سازمان سمت ترجمه شده و به چاپ چهارم رسیده و خود این کتاب چندین زبان زنده دنیا تا به حال ترجمه شده است. من آنهایی که در آموزش هستند توصیه میکنم که این کتاب را نگاهی ببینند که دو تا ترجمه از این کتاب شده و نتیجتاً نقد مدل انباشت داده و اطلاعات در ضمن به مسئله‌ی آموزش که البته فرهنگ سکوت همانطور که گفتم ترجمه دکتر شریعتمداری و شادروان احمد بیرشک همه شما میشناسید و یک همکاری این کتاب را در سال ۱۳۵۸ ترجمه کردند و نتیجتاً شاید این آموزش ترجمه ترجمه بهتری باشد اما چه تفاوتی بین آموزش بانکی و آموزش مبتنی بر طرح مسئله است آنچه که فرر میگوید بر طرح مسئله مثلاً در برزیل اینکه موفق شد آن ۳۰۰ نفر را در ۴۵ روز از بیسوادی مطلق به فرد یادگیرنده تبدیل کند میتوانست واژگانی را انتخاب میکرد که واژگان آشنا به ذهن این کارگران بیسواد بودند. مثلاً کلمه‌ی زاغه؛ در فارسی کلمه زاغه را میگرفت بعد میگفت که فکر میکنید زاغه چه معنا میدهد و بعد در اطراف این بحث میکرد، اصلاً چرا زاغه به وجود می‌آید، چه عواملی باعث ایجاد زاغه میشود، چگونه میتوانیم از ایجاد زاغه جلوگیری کنیم، نقش شما چیست؟ شما چه مسئولیتی دارید؟ مجموعه این واژه‌ها فرد را مشتاق دانستن بیشتر میکرد و بعد از این طریق آن به را تبدیل به گراف میکرد یا به اصطلاح واج‌هایی که این کلام را بیان میداشت عرضه میکرد و افراد با این آشنا میکرد اولین تفاوت آموزش بانکی با آموزش مبتنی و طرح مسئله این است که در آموزش بانکی سعی بر این که اقتصاد بازار کاملاً فردی یک فرد مناسب برای اقتصاد بار بیاورد یا به عبارتی خودشان سلطه داشته باشد که آموزش مبتنی بر طرح مسئله نکته‌ای هست که در حقیقت در وضعیتی که میخواست به اجرا درآید آن آگاه‌سازی و آزاد کردن ذهن فرد از آن تابلوهایی که به علت سلطه اقتصاد بازار در ذهنش بوده این راهایی میبخشد دیدن جهان به عنوان واقعیت ایستا آن چیزی که هست همین در کار نسبت به او نمیتوانی بکنی در حالی که در آموزش مبتنی بر طرح مسئله اینه که در خودت یک فرد فعالی برای تغییر وضعیت موجود به وضعیتی که در ذهن در به عنوان ایده‌آل هست در آموزش بانکی گفته شده بود به آن شکل اصلاً مطرح نمیشود در حالی که در آموزش مبتنی بر طرح مسئله اصلاً گفته شده بود اصل قضیه هست شما از طریق گفتگو همین الان وقتی که در حقیقت مطرح میشود که ما میتوانیم آموزش موجود را که معلم محور هست به سوی دانشجو محور یا یادگیرنده محور سوق بدهیم عامل اصلی گفتگو است سر کلاس معلم اگر خودش متکلم الوحده باشد فراموش کنید همان آموزش بانکی ولی اگر معلم پنج دقیقه اول را که صحبت کرد حالا ده دقیقه به بچه‌ها فرصت بدهد و از طریق سوال جواب آنها را برانگیزد که خودشان پاسخ و سوال را دریابند با این طریق گفت و شنود را به عنوان یکی از اجزای آن مدل فرر مطرح میکند در آموزش بانکی آموزنده در حقیقت او پیرو است یعنی یادگیرنده در حالی که در آموزش مبتنی بر طرح مسئله که همان خودش تصمیم‌گیرنده است ما الان میگوییم که مدل دانشجومحوری از روز اول کلاس شروع میشود یعنی از آن لحظه دانشجو وارد کلاس میشود استاد از او میپرسد به عنوان فردی که به اینجا آمدی در این زمینه چی میدانی؟ تا کجا جلو رفتی؟ و هدف به کمک آن تدوین میکند یعنی هدفهای درس یک چیزی نیست که معلم به صورت به اصطلاح ساروجی به دانشجو بوده و دانشجو مجبور باشد از الف تا ه را دنبال کند نه، میگوید که این هدفهایی که من در نظر گرفتم حالا با توجه به دانش قبلی شما من چه چیزی به این اضافه کنم و چگونه اینها را تعدیل کنیم، نهایتاً روز اول هدف‌ها تعیین میشود و تصمیم‌گیرنده در حقیقت نه تنها معلم بلکه دانشجو یادگیرنده است. آنها عضوی هستند در آموزش بانکی یا گیرنده بیحرکت و فقط شنونده داشتیم استادان قدیم که میگفت سکوت مطلق من صحبت میکنم شما سکوت. در حالی که در آموزش مبتنی بر طرح مسئله به عنوان افرادی که در حقیقت خودشان که دانش خودشان میسازند یعنی در حقیقت معلم نیست که آن دانش را در ذهن آنها فرو میکند بلکه یادگیرنده را برمی‌انگیزد که آنها خودشان دانششان را بسازند براساخته دانش به کمک معلم به عبارتی دیگر میتوانیم بگوییم در آموزش بانکی معلم آخرین کلام را میگوید ولی در آموزش مبتنی بر طرح مسئله معلم مشاور است در کنار یادگیرنده است. در آخر این که تاکید بر تداوم در آن سیستم بانکی میخواهد این وضعیت دوام پیدا کند اما در سیستمی که مبتنی بر طرح مسئله هست میگوید ما میخواهیم تغییر را به سمت کیفیت و به سمت ارتقا کیفیت که انتها ندارد. فرهنگ اخلاق و فرهنگ اخلاقی بحث کنیم و این آقای ایوان ایلچ هست که گفتم دو نفر تأثیر گذاشتن یکی فرر و یکی هم ایوان الیچ بود ایوان یک کشیش اتریشی بوده در سی سالگی به علت افکاری که داشته این را به عنوان معاون دانشگاه پرتوریکو انتخاب میکنند و یک دانشگاه به اصطلاح مسیحی بوده و تا زمانی که نسبت به سیاستهای کلیسای واتیکان به صورت خیلی جدی بحث می‌کند و آنجا باعث میشود که این سمت را از دست بدهد و نتیجتاً از آن زمان به مکزیک میرود و در آنجا مرکز به وجود می‌آورد که در حقیقت یک مرکز میان فرهنگی بوده و بعد سعی میکند که افکار خودش را در سطح کشورهای آمریکای لاتین و آمریکای شمالی انتشار دهد الیچ خیلی مشهور بود به خصوص در دهه‌ی هفتاد حتی در ایران بسیاری از کسانی که با آموزش سرو

کار داشتند تحت تاثیر افکار او قرار گرفته بودند علش این بود که کتابی تحت عنوان **Deschooling society** منتشر کرده بود این کتاب به فارسی ترجمه شده است. ایوانیچ معتقد بود که به جای مدرسه‌های فعلی که به همانطور که فرر گفته در آن یک آدم تسلط پذیر تربیت میکند و سلطه بری در نقش اصلی را ایفا میکند یا تارهای آموزشی را از طریق شبکه‌ها ایجاد کنیم و در این شبکه‌ها افرادی که توانمند تدریس هستند قرار بگیرند و آنها بگویند که چه میدانند چگونه به افرادی که می‌خواهند یاد بگیرند بروند و مهارت لازم را یاد بگیرند که در حقیقت از ۴ شبکه یادگیری یاد میکند اول شبکه‌ای که خدمات هدفهای آموزشی را عرضه میکنند، دوم جایی که به برقراری ارتباط و پرورش مهارت میپردازد و شبکه‌ای دیگر میگوید که شبکه‌ای که در آنجا افرادی که توانمندند با توجه به توانایی خودشان سعی میکنند به تعامل بپردازند و آخرین هم راهنمای افرادی که در آموزش توانمند. علاوه بر این ایلچ خیلی آدم به اصطلاح اثرگذاری در جهان سوم همینطور ایران بود، الیس در دهه ۱۹۷۰ فرانسه می‌رود و آنجا هم روشنفکران فرانسوی تحت تاثیر حرف هایش قرار می‌گیرند و دهه‌ی هفتاد دهه بود که خود به خود میبینید ایلچ مطرح بوده و نهایتاً میبینید که دکتر رهنما تحت تاثیر فرر و ایلچ قرار میگیرد اما در سال ۱۹۸۰ که میتران به عنوان رییس جمهور فرانسه انتخاب میشود و در حقیقت سوسیالیستها سرکار می‌آیند اینجا دیگر این افکار خریدارش کم میشود و کم آن افکار ایلچ هم که از آن جذابیت خودش میفتد. همانطور که میبینید کتاب یعنی سال ۱۹۷۱ منتشر میشود و در حقیقت منتقد وضعیت آموزش در آن زمان در جهان بوده اگر من بخوام روشنتر بگویم که چی میگوید به آموزش اجباری در قالب قوانین و ساختار خشک و غیرقابل انعطاف مدرسه و دانشگاه به جای آنکه دانش آموز و دانشجو را هرچه بیشتر در سطح نظری و عملی ارتقا دهد بدون آنکه چیزی به دانش و مهارت عملی آنان بیفزاید موجب حرص و طمع بیشتر بجای مدارک بالاتر چیزی که ما تو خود ایرانی میبینیم لیسانس داری میخواهد فوق لیسانس بگیرد از او میپرسی میخواهی چیکار کنی میگوید می‌خواهم دکترا بگیرم از او میپرسی میخواهی دکترا بگیری چی میگوید عضو هیات علمی شوم که چیکار کنی آنهم نمیداند. ببینید این را درست پنجاه سال پیش این آقای ایوان ایلچ گفته بعد در عصر حاضر نه تنها آموزش بلکه جامعه نیز به عنوان یک کل نیازمند به مدرسه زدایی است حالا با افکار که ایلچ داشته مدرسه زدایی بر آموزش هم در سطح مدرسه و هم در سطح دانشگاه است که تلاش میکند با پیامدهای زیان بار این شیوهی آموزشی را متذکر شد بالاخره تاکید بر ضرورت دگرگون سازی نظام آموزش جامعه، بحث مدرسه‌زدایی به خصوص در جامعه آمریکا مطرح میکند و اینکه چرا باید تاثیر را از حالت رسمی به سازمانی در بیاوریم و آن را به صورت پدیدارشناسی مدرسه و آیینی که از طریق شبکه یادگیری ایجاد میشود ادامه بدسیم. پس رهنما همینطور که دیدید اندیشه‌ورزی او تحت تاثیر این دو نفر بوده و نتیجتاً او میگوید که مسائل اینکه آن قناعت و قناعت از جامعه‌ی ما رخت بر بسته علش اقتصاد بازار یک اقتصاد کور یا سرمایه‌داری کور باعث شده که به اصطلاح فقر از دست برود و فلاکت جایش را بگیرد. مرکز توسعه درونزا را برای مطالعات در ایران به وجود بیاورد. در برخی آثار رهنما مانند کتاب مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی که از انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۵ منتشر شد کتاب جالبی است و این ماه غسل تدریس اش در همان موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران بود. در اوایل دهه ۱۳۴۰ کتاب دومش که که این به زبان فرانسه منتشر میشود و دو تا ترجمه از آن به فارسی درمی آید یکی ترجمه کلمه به کلمه واژه را عیناً ترجمه کرده مثلاً ترجمه میگوید هنگامی که بینوایی فقر را از سر بیرون آورد این ترجمه‌ی واژه به واژه است ما ترجمه به اصطلاح یک کتاب را اگر به خوبی بخواهیم انجام دهیم میگوییم ترجمه و مفهوم ترجمه واژه به واژه مفهوم را نمیرساند بنابراین کتاب دومی که به زبان فارسی در می آید توسط خانم نازی عظیما تحت عنوان "آبروی فقر یا چگونه فلاکت جانشین فقر میشود" در لندن منتشر میشود حالا من توضیح میدهم که منظور از فقر و فلاکت در اینجا چیست. رهنما یک مقاله بسیار جذاب دارد در مجله‌ی **Literacy Discussion Journal** یک مجله ادواری است و این یک موسسه‌ای وابسته به یونسکو بود که در ایران تاسیس شده بود در سالهای دهه‌ی ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ خیلی فعال بود بعداً ادغام کردند و بالاخره ناپدید شد این مجله که در ۱۹۷۴ یعنی ۱۳۵۳ در می آید درباره‌ی فرر بوده عنوانش "فرر و ویژگیها و اندیشه‌ها" مجموعه مقالاتی است که مرحله اول با دکتر رهنماست این مقاله بسیار پندآموز است و بالاخره دومی همان طور که میبینید عنوان مجله؟ و دکترمجید رهنما درروی همین مقاله نظرش را عرضه میکند مقاله دیگری دکتر رهنما در مجله به نام سپیده فردا است که درباره بحث ترس میگوید ترس چیست و میگوید ترس مانع پیشرفت است و همین باعث میشود که خود انسان از فعالیت دست بردارد و اصلاً پیشرفت کشور هم به همین علت دچار گرفتاری میشود بگذریم؟ و یکی دیگر از کارهایش کتابی تحت عنوان پسا توسعه است که این هم به زبان فرانسه بوده و در سال ۱۳۹۷ توسط رویا منجم ترجمه و نشر تمدن علمی منتشر شد. بالاخره مجید رهنما آموزشگر و هم فعال در توسعه درون‌زا بود که به طور جهانی شناخته شده بود و در حقیقت مفهوم توسعه درون‌زای محلی را راه انداخت و عملاً در الشتر این را به منظر اجرا در آورد. توسعه درون‌زا چه بود؟ و در الشتر دکتر رهنما چیکار کرده بود؟ در کتاب مسایل کشورهای آسیائی و آفریقائی میگوید تا زمانیکه افراد مغفور و ترس زده باشند اجتماعات کنونی جای خودرو به انسانهای سالم و بعد از بند رسته نمیدهد بلکه اینها را در کشورهای کهنسال آفریقایی و آسیایی همینطور در بند نگه میدارند و برای اینکه اینها از بند رسته شوند از طریق گفتگو و مبارزه برای فردای روشن از طریق آگاه کردن اینها بتوانیم به اینجا برسیم سابق بر این افراد سعی میکردند از

طریق قناعت زندگی خوبی داشته باشند، تهیدستی به فلاکت تبدیل میشود چگونه حالا در این کتاب شرح میدهد اما اول میگوید که در این کتاب سرخپوستهای آمریکایی که در حقیقت گرفتار این بلیه شدند چگونه و چطور شد اقتصاد بازار چطوری آمد و اینها را بیچاره کرد و در نهایت میگوید که صحبت من از فقر میکنم آن روان زندگی هست که بر همان قناعت خودخواسته است کسی که قناعت را پیشه میکند خیلی اسراف نمیکند خود خواسته درست مصرف میکند که الان میگوییم ما آلمان دارد به خشکسالی میرسد غیره باید یک مقداری قناعت پیشه کرد این در حقیقت همین صحبت و بعد میگوید که این می آید جاش به فلاکت میدهد که این نداشتن در حقیقت آن مایحتاج ست این مایحتاج یعنی چی؟ یعنی احتیاط، احتیاط چیست در هر چه داری بیشتر بخواهی بازم بخواهی و در این راه به فلاکت میرساند اگر نتوانستی این را آنطوری که باید و شاید نسبت به او روبرو شوی و بالاخره میگوید که در این کتاب مفصل صحبت میکنی که چطوری ما این را از دست دادیم و آن آبروی فقر؟ میگوید که ما میتوانیم با پیشه کردن این قناعت این داستان داستانی که به اصطلاح اقتصاد بازار سر انسان آورده یک خورده محدودش کنیم خلاصه کتاب آموختن و زیستن بسیار جالبه در فارسی منتشر شده میگوید که یادگیری ۴ مولفه دارد اولش یادگیری برای دانستن دوم یادگیری برای زیستن سومین یادگیری برای انجام دادن و چهارمی یادگیری برای با هم زیستن واقعا این چهارتا در هر آموزش خواه پزشکی باشد خواه مدیریت باشد خواه مهندسی باشد این چهارتا دانش را واقعا معلم مدرس و هیات علمی باید مورد ظن قرار بدهد و ببیند چگونه این چهار دانش را در فرآیند تدریس خودش مورد توجه قرار گرفته چون وقت نیست ازش میگذرم بالاخره توسعه درون زا الشتر چی میگوید هدفش یاری دادن به ساکنان منطقه بوده برای اینکه اینا خودشان بتوانند کار خودشان با مشارکت انجام بدن چهار تا عرض کنم مولفه داشته اولش توسعه درون زای کشاورزی داشته چگونه کاش داشبرد داشته باشند بدون اینکه از بیرون کمکی به آنها برسد با مشارکت همین دوستان حتما طرح مهرورز را شنیدید و با آن آشنایی دارید این طرح مهرورز از الشتر در آمد و سابقش؟ البته در رضاییه ارومیه حالا بود، طرح بسیار جالبی بود و این سعی کرد که مفهوم توسعه درون زای محلی را مطرح کند. اما آخرین کلام دکتر رهنما ویژگیهایش چه بود اول یک آدم یادگیرنده بود از هر فرصتی سعی میکرد یاد بگیرد. دوم اخلاق مدار بود همان چیزی که واقعا در رفتارش و در کنارگیری از وزارت خانه نشان داد و بعد کنجکاو بود اگه چیزی برایش مجهول بود و به اصطلاح نمیدانست میخواست ببیند چیست دنبال میکرد، نوجو بود دکتر رهنما به فرانسه رفته بود که در آنجا از دانشگاه طلو بازدید کرده بود و دیده بود کاملا هم از نظر ساختمان هم از نظر برنامه یک چیزی متفاوتی است که در آن زمان به نوآوری در آموزش عالی مطرح بود و این دیدار به او ایده را داده بود که به ایران بیایند و دانشگاهی را با سه تا مولفه مساله محوری توسعه گرایی و میان رشته ای راه اندازی کند واقعا این دانشگاه را می خواست در ایران جا بیندازد و بالاخره خودش شروع کرد و رییس این دانشگاه دکتر اکبر اعتماد شد و او را بوعلی همدان برد و من خودم چند سالی را این دانشگاه به عنوان معاون دانشگاه همکاری میکردم طرح بسیار جالبی بود. تاکید بر رویکرد صرفه جویی داشت و در مدیریتش اعمال کرد. تاکید بر خردورزی خود این باز داستان عجیب ست من وقتی دانشجوی دانشگاه شیکاگو بودم یک سفر به ایران کردم فهمیده بود آمدم گفت نظام آموزش عالی را میخواهیم درست کنیم دیگر من اینجا مجبور شدم یک چند ماهی بمانم. رعایت انسانیت واقعا این کاری که در دو کشور آفریقایی کرد و بر اساس اعلامیه حقوق بشر آنها را به عنوان کشور مستقل اعلام کرد و در نهایت ارج نهادن بر علم و دانش.